

بسم الله الرحمن الرحيم

سوالات

1. آیا می توان گفت مراد از اطلاق «در بحث ما» همان معنای لغوی است یعنی رهایی، بدون قید از ماده و... همان طور که گفته می شود اطلاق وزن مفاعله اقتضای مشارکت می کند؟
- پاسخ: اطلاق در همه جا به معنای رهایی از قید است. منتها بدانید وقتی واژه ای از لغت به اصطلاح می آید بار خاصی پیدا می کند مثلاً می شود اطلاق بدلی، اطلاق شمولی و...
- ما در درس دیروز گفتیم اطلاق «رهایی» در برخی موارد مفید شمول است و در برخی موارد مفید شمول نیست بلکه مفید یک نوع خاصی است؛ مثل اینکه می گوئیم اطلاق صیغه مفید نفسی، تعینی و عینی بودن واجب است. پس من مطلب شما (سائل) را رد نمی کنیم.
2. در محل بحث، مواجه اطلاق با مفاهیم، حیثیات تباینی آن ها نیست بلکه به دنبال حیثیات اشتراکی همچون عموم و خصوص مطلق یا من وجه است زیرا بحث میان واجب و غیر واجب نیست بلکه میان شکل های مختلف واجب است. شمول اطلاق جایی است که خود مفاهیم غیر، تخییری و کفایی در ذات خود ابای از اطلاق نداشته باشند و اقتضاء مشمولیت در اطلاق را داشته باشند حال آنکه طبق بیان کلاس، بیان زائد خاص است و خود بیان زائد به معنای ابای از اطلاق می باشد.
- پاسخ: مطلب شما درست است اگر می گویند رقبه اطلاق دارد یعنی بین کافره و مومنه اطلاق دارد. اینکه یک طرف بیان زائد بخواهد این به دست عرف است. واجب غیر قسمی از واجب است اما اشکال ندارد یکی بیان زائد لازم داشته باشد دیگری نه؛ به عبارت دیگر شما نظر به ثبوت دارید و بحث اینها ناظر به اثبات است. حرف شما ثبوتاً درست است و حرف اینها اثباتاً درست است.

شروع بحث

مستحضرید مرحوم آخوند فرمود: اطلاق صیغه اقتضاء نفسی، عینی و تعینی بودن را دارد. چرا که واجب غیر، تخییری و کفایی نیازمند به بیان زائد هستند. به کلام ایشان اشکال وارد شده است؛ محقق اصفهانی که از محشین کفایه است فرموده: بیان شما مثبت ادعای شما نیست چون وجوب نسبت به این اقسام ماهیت مهمله «طبیعت» است. طبیعت هم مقسم دو قسم است نفسی و غیر؛ تعینی و تخییری؛ کفایی و عینی؛ تمام حرف شما این است که یکی بیان زائد می خواهد دیگری نمی خواهد. اما ما معتقدیم هر دو طرف بیان زائد می خواهد. چه کسی گفته واجب نفسی بیان زائد نمی خواهد؟! بله ممکن است یکی قید زائد وجودی (غیری) بخواهد و دیگری قید زائد عدمی (نفسی)؛ مثلاً در واجب غیر بگوئیم «ما وجب لواجب الآخر» در نفسی بگوئیم «ما وجب لا لواجب الآخر»

محقق اصفهانی بیان سختی دارد حتی مطلب ساده را سخت بیان می کند ما خیلی مطلب را ساده کردیم و بیان نمودیم. محقق اصفهانی در ادامه می فرماید: البته یک نکته ای وجود دارد بعضی از اقسام، نسبت به طبیعت، چون قیدشان عدمی است برای آنها همان سکوت مولا بیان قید محسوب می شود بخلاف قسمی که قیدش قید وجودی است که نیازمند بیان است. اتفاقاً در ما نحن فیه واجب نفسی، عینی، تعینی قیدهایشان عدمی است و به نفس بیان طبیعت این ها استفاده می شود اما تخییری، کفایی و غیره نیازمند به قید وجودی دارد. وقتی قید وجودی نباید زمینه برای طبیعتی که قید عدمی دارد ایجاد می شود. بعد از اینکه محقق اصفهانی می فرماید هر دو طرف قید دارند می فرماید:

و التحقيق: أن النفسية ليست إلا عدم كون الوجوب للغير، و كذا البواقی، و عدم القرينة على القيود الوجودية دليل على عدمها، و

إلا لزم نقض الغرض، لا أن النفسية و الغيرية قيذان وجوديان، و أحدهما - و هو الاطلاق من حيث وجوب شيء آخر مثلاً - كأنه ليس بقيد، بل أحد القيدین عدمی، و يكفي فيه عدم نصب القرينة على الوجودي المقابل له.

استاد: به نظر شما بهتر نیست در اینجا زمام کار را به دست عرف بدهیم (بنده هزاران ساعت در عرف وقت گذاشته و کتاب نوشته ام) علمای ما جای که نباید سراغ عرف بروند متاسفانه به سراغ عرف می روند مثلاً در تطبیق مفاهیم بر مصادیق سراغ عرف می روند که اشتباه است چون در تطبیق مفاهیم بر مصادیق باید سراغ نهاد اطمینان رفت.

اما در برخی موارد علما باید سراغ عرف بروند و لی متاسفانه باز نمی روند مثلاً محقق اصفهانی در برخی موارد از عرف کمک نمی‌گیرد یا حتی در تفسیر روایات به جای عرف به سراغ عقل می رود و...!

به نظر ما اینجا باید مطلب عرفی لحاظ شود؛ مرحوم آخوند واجب نفسی را اینگونه معنا کرد: وجب هناک شی آخر او (ام) لا؛

واجب نفسی واجبی است که واجب است چه چیز دیگری واجب باشد چه نباشد. ایشان قید را وجودی معنا کرد اما محقق

اصفهانی عدمی معنا می کند و می‌فرماید: واجب نفسی لیست الا عدم کون الوجوب للغير ... در این موارد ما باید به سراغ عرف

برویم. ما واجب نفسی و غیری را می فهمیم مثلاً نماز واجب نفسی است وضو غیری است. حج نفسی است تحصیل طهارت

غیری است. مرحوم آخوند واجب نفسی را یک طور معنا می کند محقق اصفهانی جور دیگر

در ص 171 مرحوم آخوند واجب غیری را معنا می کند در ص 225 واجب تخییری را معنا می کند در ص 228 کفایی را معنا

می کند. تعجب نکنید ما 9 نظر در مورد تفسیر واجب کفایی پیدا کرده ایم. چقدر هم آقایان سر این ها بحث کرده اند.

ما می دانیم واجب کفای و عینی چیست ما می دانیم واجب عینی یعنی واجبی که اگر همه عالم هم انجام دهند از نمه ما ساقط

نمی‌شود. ما معنای واجب کفایی را نیز می فهمیم.

البته در بیان تعریف واجب نفسی، کفایی و... مسالک زیادی پیدا شده است به نظر ما در این موارد باید سراغ عرف رفت. با این

پدیده ها مردم سروکار دارند و می توانند خودشان معنا کنند.

اگر عرف در واجب غیری انتظار بیان از مولا دارد و در نفسی ندارد ما می گوییم نفسی بیان زائد لازم ندارد. اگر عرف در واجب

تخییری انتظار بیان زائد دارد نه تعیینی می گوییم تخییری نیازمند بیان زائد است. مثلاً اگر پزشکی به مریضش گفت شما این

قرص را بخور و مریض احتمال بدهد این قرص بدل دارد ولی دکتر چیزی نگفته و... باید ببینیم عرف اینجا چگونه داوری می

کند.

مرحوم فیروزآبادی (از 200 و خورده شرحی که کفایه دارد یکی از بهترین شرح ها برای مرحوم فیروزآبادی است به نام عنایة

الاصول؛ ایشان را من دیده بودم وقتی حرم می آمد جمعیت زیادی پشت سر آقای مرعشی نماز می خواندند چند نفر پشت ایشان

نماز می خواندند ایشان شانس برخی چیزها را نداشت اما قلمش در کلام و اصول خوب بود) اشکال دیگری را مطرح کرده

اند: ایشان می فرماید جناب آخوند شما می فرمایید اقتضای صیغه، نفسی، تعینی و عینی بودن را می رساند. یعنی شما می

فرمایید تا ما یک صیغه می شنویم مثل یا ایها الذین آمنوا اقیموا الصلاة ... فوری باید حمل بر نفسی بودن بکنیم چون اگر غیري

بود باید بیان می کرد. در قرآن می فرماید: اذا قمتم الى الصلاة فاغسلوا وجوهکم ... یعنی وقتی اراده نماز کردید وضو بگیرید.

اگر ما یک قانون گذاری مواجه بودیم که در بیان واجبات غیري در خود دلیل می گفت که غیري است مثل آیه وضو و... یا در

بیان واجب تخییری می گفت که بدان این واجب، تخییری است یا در بیان واجب کفایی می گفت بدان این واجب کفایی است

و... در این صورت می گفتیم اطلاق صیغه، اقتضاء تعینی، نفسی و تعینی بودن را دارد. اما ما با چنین قانون گذاری مواجه

نیستیم قانون گذار ما گاهی واجب غیري اش را بعداً بیان می کند مثلاً واجب را می آورد اما بعداً می فرماید وجوب این به خاطر

آن است خودش موضوعیت ندارد. مثلاً اول عتق رقبه را می گوید در دلیل های دیگر صیام شهرین و... را می گوید. از اطلاق

کلام چنین قانون گذاری نمی توان نفسی، عینی و تعیینی بودن را نتیجه گرفت.

استاد: من دیروز عرض کردم اینجا به اطلاق مقامی باید مجال دارد چنانکه باید به عرف مجال داد؛ مرحوم آخوند اطلاق لفظی و

اصل عملی را فقط مطرح می‌کند.

به نظر من اگر بخواهیم اطلاق را بیان کنیم باید اطلاق مقامی را مطرح کنیم یعنی بگوییم قانون گذار واجبی را بیان نمود جلسه

تمام شد ولی نفرمود این واجب به خاطر واجب دیگر است نفرمود این واجب بدل دارد نفرمود این واجب کفایی است. در این

صورت که قانون بیان شده، فرصت تمام شده نصب قرینه در میان نیست اگر چیز دیگری را اراده کند اخلاص به غرض وارد می

کند.

عبارت آخوند: فإذا كان في مقام البيان و لم ينصب قرينة عليه فالحكمة تقتضي كونه مطلقا و جب هناك شيء آخر أو لا أتى بشيء آخر أو لا أتى به آخر أو لا كما هو واضح لا يخفى.

البته من نمی گوییم مرحوم آخوند اطلاق مقامی می خواهند بگیرند چون در بالا فرموده الاطلاق الصيغة ولی بیانی که ارائه می دهند بیان اطلاق مقامی است.

ما هم معتقدیم اطلاق صیغه اقتضاء نفسی، عینی و تعینی دارد منتهی ما پای عرف را وسط می کشیم. در فقه و عرف گفته ام یکی از موارد رجوع به عرف، کفایت بیان است؛ یعنی از عرف می پرسیم آیا این بیان کافی است یا نه؟

اگر بپرسید آیا اطلاق لفظی می شود گرفت یا نه؟ ما می گوییم اطلاق لفظی به نظر ما مشکل است چنانکه طبق مبنای مشهور که قائل به وضع عام و موضوع له خاص هستند نیز اطلاق لفظی مشکل است.

الحمد لله رب العالمين